دموکراسی کوبایی

ادامه از صفحه ۸

عرض کردم که بعضی کوبا را به دیکتاتوری متهم می‌کنند و باید اضافه کنم که این اتهام یا از روی غرض‌ورزی‌های سیاسی است یا ناشی از عدم شناخت و این در حالی است که بررسی مبتنی بر حقایق و به دور از تعصب نشان می‌دهد که نظام حکومتی کوبا عین مردمسالاری و کاملا دموکراتیک است. باید ببینیم که معیار تشخیص چیست و شاخص‌ها کدامند. ادعای دموکراسی این است که مردم در تعیین سرنوشت خویش و اداره امور جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، مشارکت می‌کنند. چیزی دیگر غیر از این نیست و این جوهر دموکراسی ادعایی است. خب، طبق این معیار کوبا چه وضعیتی دارد؟ کجای دنیا مشارکتی که ملت کوبا در برنامه‌ریزی و اداره امور جامعه دارد، وجود دارد؟ ۹۲ درصد مردم کوبا به‌طور کاملا داوطلبانه در کمیته‌های دفاع از انقلاب عضویت دارند و این کمیته‌ها فعالانه در اداره کلیه امور مربوط به جامعه کوبا نقش ایفا می‌کنند. از مسایل ریز و کوچک مربوط به نظافت محلات گرفته تا بحث و اظهارنظر پیرامون مهم‌ترین لوایحی که در «مجلس قدرت مردمی کوبا» به تصویب می‌رسد. این وسعت از مشارکت و سازماندهی مردمی که به حرف ساده است، در کوبا عملا به‌وجود آمده و از این طریق زره فولادین در دفاع از انقلاب شکل گرفته. من اسمش را می‌گذارم سرزمین عجایب! اعتقاد دارم آن چیزی که در کوبا وجود دارد را تا انسان نبیند باور نمی‌کند و حتی بعد از دیدن هم باورش سخت است. این به آن معنی است که مردم در محلات شهری و روستاهای کوبا علاوه بر بحث در مورد مشکلات محله خود درباره مسایل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور و همین‌طور مسایل بین‌المللی و مسوولیت زمامداران حکومتی به بحث می‌نشینند و تصمیم‌گیری می‌کنند. شما این وضعیت را در کجای دنیا دارید؟ شما با کارگران کوبایی که صحبت می‌کنید به‌عنوان صاحبان و روسای حکومت با شما صحبت می‌کنند. یعنی حکومت در اختیار کارگران کوبایی است. آیا دموکراسی و مردمسالاری می‌تواند از این اصیل‌تر و عمیق‌تر باشد که کارگران و کشاورزان به‌عنوان نیروهایی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند در راس قدرت باشند.

صحبت من این است که فیدل کاسترو شخص بزرگی هست و در این شکی نیست. ولی اینکه شاید فرد بعدی کار بزرگ‌تری بتواند انجام دهد ولی این سیستم تک‌نفره در چپ کوبا و ونزوئلا ادامه پیدا می‌کند چاوز خیلی تلاش کرد که این سیستم ریاست‌جمهوری را برای خودش نگه دارد. ولی این سوی ماجرا تجربه برزیل، هم هست که خودش را نشان داد.

این فرآیند دموکراسی که در کوبا وجود دارد مصداق بارز مشارکت وسیع آحاد ملت در سرنوشت خویش است. ناشی از سیاست‌های مشخص و تعریف‌شده‌ای است که رهبری کوبا و در راس آن شخص فیدل کاسترو آن را ترویج و اشاعه داده است. این سیاست‌ها در میان ملت کوبا محبوب بوده و طبیعی است که مردم بخواهند کسی که بهترین مروج این سیاست‌ها بوده تا آنجایی که می‌تواند در راس قدرت بماند. بر خلاف این تلقی غلط که ماندن در قدرت همیشه و لزوما ناشی از جاه‌طلبی است، پذیرش مسوولیت سنگین رهبری یک ملت می‌تواند عالی‌ترین تجلی تعهد و ازخودگذشتگی فرد باشد. به مردم نمی‌توان خرده گرفت که چرا از یک نفر می‌خواهند برای مدتی طولانی مسوولیت طاقت‌فرسای رهبری مبارزاتشان را قبول کند. اینطور نیست که فیدل کاسترو عطش قدرت داشته و برای همین برای سال‌ها در حکومت کوبا بوده است. بله، مکانیسم حکومتی باید طوری باشد که مردم بتوانند مسوولان را آن وقت که لازم می‌بینند عوض کنند و اگر اینطور نباشد، به طور اجتناب‌ناپذیر زمینه ایجاد دیکتاتوری فراهم می‌شود.

ولی در عین حال مکانیسم نباید آنگونه باشد که اگر مردم خواستند مبارزات‌شان در یک کارخانه، شهر یا کشور به دلایلی که برایشان قابل لمس و موجه است ادامه دهند، این امکان به هر علت از آنان سلب شود. به نظرم حالت اول عین دموکراسی است و حالت دوم مصداق بارز دیکتاتوری. فیدل کاسترو و چاوز در قدرت ماندند چون مردم اینطور می‌خواستند و این یعنی دموکراسی. و حالا طرف دیگر قضیه را هم ببینیم. در ظاهر و مطابق ادعا، ایالات متحده یک کشور دموکراتیک است که رییس‌جمهور آن هر چند سال یک‌بار عوض می‌شود. همین‌طور، فرانسه و انگلستان هم به عنوان کشورهای دموکراتیک تعریف می‌شوند. این حزب می‌آید و آن حزب می‌رود و در ظاهر دموکراسی رعایت می‌شود. ولی در واقع مردم در این کشورها چقدر در تعیین سرنوشت‌شان مشارکت دارند؟ غیر از بانکداران و سرمایه‌داران، چه کسی و کدام نیرو سیاست‌های اقتصادی آمریکا، انگلستان و فرانسه را تعیین می‌کند؟ در کوبا مردم تعیین می‌کنند. در ونزوئلا مردم تعیین می‌کنند. در این کشورها چطور؟ چه کسانی تصمیم می‌گیرند که سربازان این کشورها به عراق، افغانستان و لیبی بروند و مردم بی‌گناه را قتل‌عام کنند؟ البته نقد دموکراسی در کشورهای امپریالیستی موضوعی است که بحث آن فرصتی دیگر می‌طلبد. به برزیل و آرژانتین اشاره کردید و این سوال مطرح شد که آیا راهی که آنان در پیش گرفته‌اند بهتر از خط‌مشی کوبا و ونزوئلا نیست؟ به نظرم خوب است نگاه کنیم به نگرشی که خود چاویست‌ها نسبت به این قضیه دارند. آنها نگاه تقابلی نسبت به این موضوع ندارند و این خیلی مهم است. می‌گویند تجربه آنها و تجربه ما. اشاره شد که یکی از شاخص‌های سیاست چاوز این است که اتحادهای منطقه‌ای به وجود آیند و تقویت شوند. چاوز به دنبال اتحاد بین جنبش‌های اجتماعی و سوسیالیستی همراه با استفاده از سرمایه‌های بومی در منطقه آمریکای لاتین بود. در نتیجه اهمیتی زیاد برای بهره‌گیری از امکانات مادی کشورهای منطقه چه در زمینه سرمایه و منابع ملی و چه در زمینه صنعت و فناوری قایل بود. با این حال، همان‌طور که شما هم اشاره کردید ونزوئلا و کشورهایی مثل برزیل و آرژانتین روش‌های متفاوتی را در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی در پیش گرفته‌اند. مثلا در حوزه اقتصاد، بسیاری از سیاست‌های نظام لیبرالیسم‌نو در برزیل حاکم است و به همین خاطر در حالی که نابرابری‌های اجتماعی در ونزوئلا رو به کاهش بوده، شکاف عمیق طبقاتی در برزیل کماکان وجود دارد و حکومت برزیل به سرمایه‌داران، از کارگران و دیگر اقشار مستضعف نزدیک‌تر است. پیروی برزیل از سیاست‌های اقتصادی تجویزشده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول حتی باعث تضعیف صنعت این کشور شده که سابقا از شاخص‌های پیشرفت قابل توجه برخوردار بود. این سیاست‌ها همچنین کاهش سطح و کیفیت خدمات عمومی در حوزه‌هایی همچون بهداشت و درمان و حمل و نقل عمومی را همراه داشته و موجب نارضایتی‌های وسیع در میان مردم و بالاخص مابین طبقات محروم اجتماعی شده است که تظاهرات و اعتراضات وسیع مردمی اخیر در بسیاری از شهرهای برزیل در اثر همین نارضایتی‌ها به وقوع پیوست. به هر حال، چه به لحاظ سیاسی، یعنی مشارکت گسترده مردم در سامان‌دادن امور مربوط به خود و حمایت حکومت از این نوع مشارکت و چه به لحاظ سیاست‌های عادلانه در حوزه اقتصاد، تجربه ونزوئلا در قیاس با تجربه برزیل و آرژانتین در بین مردم منطقه آمریکای لاتین که اکثرا فقیر و محروم هستند، جذاب‌تر است.

واقعا اینطور نیست که در برزیل و آرژانتین فرصت انتخاب به مردم داده می‌شود و در کوبا و ونزوئلا این فرصت از مردم گرفته شده است. مردم ونزوئلا در چند نوبت چاوز را به عنوان رییس‌جمهور انتخاب کردند چون او را لایق‌تر از هر کس دیگری برای این سمت می‌دیدند. اینکه تحت لوای دموکراسی این حق از مردم گرفته شود که نتوانند برای چند دوره کسی را به عنوان رهبر و رییس‌جمهور انتخاب کنند که در صف مقدم مبارزه، قابلیت‌ها و آمادگی بیشتری را از خودش نشان می‌دهد و بیشتر از دیگران فداکاری می‌کند، و اینکه باز هم تحت همین لوا قدرت به کسی دیگر واگذار شود، عین نقض دموکراسی است.

من با شما مخالفم که این نقض دموکراسی است برای اینکه فکر می‌کنم نقض دموکراسی زمانی است که اجازه ندهیم کسانی که می‌خواهند خود را اثبات کنند و نشان دهند در این عرصه هستند روی کار یا اینکه این مدت آنقدر طولانی شود که اجازه ورود به کسی دیگر داده نشود. این دموکراتیک نیست.

در اینکه نباید اجازه ورود به کسی دیگر داده نشود، با هم موافقیم. بگذارید خلط مبحث نشود. جریان روشن است. اگر فرایند انتخابات و نحوه حکومت طوری باشد که همان‌طور که شما گفتید این فرصت را به کسی که می‌خواهد به مردم خدمت کند، ندهد و از این کار ممانعت کند، آن می‌شود دیکتاتوری و نه دموکراسی. اگر اینگونه باشد، فاجعه است. ولی خیلی راحت است که آدم همین‌جوری مطرح کند که ونزوئلا این فرصت را به مردم نمی‌دهد یا اینکه حکومت در کوبا مادام‌العمر است. طرح مساله به این شکل خیلی راحت است، ولی باید برای آن دلیل آورد، وگرنه می‌شود اتهام. گفتم صمیمانه صحبت می‌کنیم. اتهام‌زدن صحیح نیست. طرح چنین موضوعی دلیل می‌خواهد و برای من حتی یک دلیل هم کفایت می‌کند. باید دید که آیا مردم ونزوئلا به زور به چاوز رای دادند یا از روی میل و اراده. اگر به زور بوده و در جریان انتخابات جلو نامزدشدن اشخاص لایق‌تر از چاوز گرفته شده و مردم انتخاب دیگری به‌جز چاوز نداشته‌اند، خب این ایراد اساسی دارد. ولی آیا واقعا اینگونه بوده؟ یا در مورد کوبا، آیا مردم مجبور بودند به فیدل و بعدا به رائول رای دهند؟ اگر اینطور بوده، آنجا دیکتاتوری است.

مساله این است که چرا اینها کادرسازی نکردند. آیا واقعا در کوبای انقلابی پس از سال ۵۹ هیچ‌کسی غیر از رائول کاستروی بالای ۷۰سال نمانده بود که بعد از فیدل کاسترو رهبر شود؟

این را با هم بررسی کنیم. به‌طور کلی هر پیشنهاد مثبت و سازنده و خلاق جا دارد تایید شود. ولی اینکه در کوبا کادرسازی نشده یا اینکه نیروها و اشخاص جدید وارد تیم رهبری انقلاب ونزوئلا نشده‌اند، این اظهارات واقعا صحیح و منطبق با واقعیات نیست. مستندات و واقعیات خلاف آن را نشان می‌دهند. شخص فیدل نزدیک‌ترین همکاری را با جوانان داشته و سازمان‌های جوانان و دانشجویان کوبا در بسیاری از امور نقش کاملا فعال دارند. جریان جوان‌گرایی و کادرسازی، سال‌ها پیش در کوبا آغاز می‌شود و این یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب کوباست. این جریان تا آنجا جلو می‌رود که ترکیب رهبری حزب کمونیست و دولت کوبا به نفع جوانان دگرگون می‌شود. اکثریت قریب به اتفاق کادر مرکزی رهبری کوبا در زمان انقلاب، یا زنده نبودند یا اینکه آنقدر بچه بودند که چیزی از انقلاب به یاد نمی‌آورند. همین‌طور در مورد ونزوئلا، به نظرم بهتر است قبل از هرگونه قضاوت، به حقایق پی‌ببریم. من مطالعه تحقیقی در این زمینه نکرده‌ام، ولی باورم این است و به چشم هم دیده‌ام که رهبری انقلاب بولیواری به شدت به جوانان متکی است. جوان‌گرایی و کادرسازی باعث تحکیم پایه‌های انقلاب می‌شود و فکر می‌کنم رهبری‌های کوبا و ونزوئلا این واقعیت را تشخیص می‌دهند. البته از حضور اشخاص مسن و باتجربه هم باید در حکومت استفاده کرد و این نه‌تنها اشکال ندارد بلکه ضروری است. کسی که ۳۰سال، ۴۰سال، کمتر یا بیشتر امتحانش را در انقلاب پس داده، کسی که خواسته‌اند او را بخرند ولی سیلی گذاشته در گوش آن شخص که پیشنهاد خرید به او داده، کسی که اسلحه‌اش برای دفاع از انقلاب همیشه آماده شلیک بوده، شما نمی‌توانید او را کنار بگذارید تحت لوای اینکه سن‌ات مثلا از این میزان گذشته. البته این امکان وجود دارد که شخصی که برای سال‌ها در مبارزه بوده، بخواهد از کنار، قضایا را دنبال کند یا اینکه جا را برای نیروهای جوان‌تر باز کند. ولی باید مواظب بود که این قبیل از افراد، منفعل نشوند. اصل مطلب این است که باید دید در جریان مبارزات واقعی، قرعه مسوولیت سکان‌داری به نام چه شخصی اصابت می‌کند. در انقلاب کوبا به نام فیدل و در انقلاب ونزوئلا به نام چاوز اصابت کرد و راه گریزی هم از آن نبود.

ادامه از صفحه ۸

پایان سیاه موج ارغوانی لاتین

چاوز که نماد سوسیالیسم تازه لاتین بود، در نزدیک به ۱۵ سال اعمال سیاست‌های چپگرایانه متعصبانه‌اش کار را به جایی رساند که در آخرین رقابت انتخاباتی با همه سوءاستفاده‌های پیش و حین برگزاری انتخابات، بازهم به زحمت به پیروزی رسید. جانشین او مادرو نیز با اختلافی بسیاربسیار اندک به قدرت رسید. چاوز کمکی به طبقه فقیر نکرد، تنها نفرت طبقاتی را افزایش داد و جامعه را دوقطبی کرد. وضعیت زیرساخت‌ها با آن همه درآمد نفتی، افتضاح است. او در سال ۲۰۱۱ با اعلام حمایت از مدل برزیلی وارد و پیروز شد. مساله مهم‌تر آن است که وضعیت اقتصاد پرو امروز در بسیاری از شاخص‌ها بهتر از ونزوئلاست. نشان دیگری هم از عدم اقبال به چپهای انقلابی هست. حالا نیمی از آن جمهوری‌های ۲۰ گانه تمایل به دولت‌های میانه‌رو دارند چراکه مثلا شیلی و پرو بدون متزلزل کردن پایه‌های اقتصاد سطح زندگی طبقه فقیر و متوسط را بالا برده‌اند. مشکل بزرگ‌تر این چپهای رادیکال این است که به چین وابسته‌اند. چین با درگیرشدن در اقتصاد منطقه و خرید بخش زیادی از نفت منطقه آن را وابسته کرده و این در کل چالش کمی نیست، چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی. اینگونه درک اینکه چپهای شاخه ونزوئلا/ کوبا به پایان نزدیک می‌شوند چندان دشوار نیست اما مساله این است که چپهای پراگماتیک هم همچنان نیازمند اصلاحند. بسط دلایل اینجا به دلیل محدودیت حجم نوشتار ممکن نیست اما شورش‌های خیابانی برزیل کوتاه‌ترین پاسخ مناسب است.

د- پایان موج ارغوانی

در هر حال نیاز به اصلاح قطعی است گرچه چپ انقلابی اصلاح‌ناپذیر می‌نماید.

ویرژیلو آرائس، استاد تاریخ معاصر دانشگاه برزیلیا، سوسیالیسم قرن ۲۱ را اشتباهی تاریخی می‌داند. آرائس می‌گوید این مکتب در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در پی یافتن جایگزین‌هایی برای مدل‌های اقتصادی نئولیبرال در آمریکای لاتین بود اما در مواجهه با مشکلات قرن بیست‌ویکم مانند مسایل محیط زیستی و بیکاری عمده ناتوان نشان داد. تیاگو گالوائو حتی یک گام پیش‌تر می‌گذارد. این استاد موسسه روابط بین‌الملل دانشگاه برزیلیا با اشاره به مباحث مطرح‌شده از سوی جامعه‌شناس نامدار آمریکایی، امانوئل والراشتاین، نه‌فقط سوسیالیسم که لیبرالیسم و کنسرواتیسم را هم رو به افول می‌داند. اشتباهات چپ انقلابی آینده آنها را در ابهام فرو برده است. سیاستگذاری‌های اجتماعی بر مبنای مدل صادراتی تا کجا جواب خواهند داد؟ گالوئو می‌گوید این نه‌تنها به نوسانات بها در بازار بستگی دارد که به ساختارهای تولید داخلی هم بستگی دارد و این دقیقا همان جایی است که چپ شاخه دوم در ونزوئلا، بولیوی، کوبا، اکوادور و... در آن ناتوان نشان داده است.

ادامه از صفحه ۷

پیامدهای دیکتاتوری کوبایی

هویت انسانی را می‌کشد، شخصیت انسان را زیر پا له می‌کند، اراده آزاد را به رسمیت نمی‌شناسد، اصالت فرد را نمی‌پذیرد و آن را در نقطه مقابل اصالت جمع قرار می‌دهد، انسان را تحقیر می‌کند و بعد وی را تا سرحد یک مجری اوامر و یک مطیع حزبی تنزل می‌دهد و مجالی برای بافرهنگ‌شدن فرد و متمدن‌شدن جامعه فراهم نمی‌آورد و انسان را تا یک موجود مادون بشری تقلیل می‌دهد. بنابراین دیکتاتوری، یک نظام تقلیلی است و توان برکشیدن انسان و جامعه را ندارد. این به معنای عدم توانایی در فرهنگ‌سازی است و به‌راستی چنین نظام‌هایی از حرکت در راستای آن ناتوانند. دیکتاتوری انسانی می‌سازد که چون قوه انتخاب و آگاهی در او رشد نکرده، فاقد توان تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی است، وابسته به دیگری است و نه مستقل، حاشیه است، نه متن، زایده‌ای بر حکومت است، نه سازنده آن و حیوان ناطق است، نه اشرف مخلوقات.

در چنین نظام‌هایی گویی کشور و همه منافع و منابع آن تحت مالکیت حزب کمونیست و رهبران خودساخته و خودخوانده است. حتی دولتی که برآمده از خواست و اراده رهبران حزب است منابع و منافع ملی را آنطور که آنها اراده کنند به مصرف می‌رسانند بدون آنکه برای ارگانی حق و شایستگی نظارت بر عملکرد خویش را قایل باشند. خواست رهبران حزب با حقیقت یکی قلمداد می‌شود و البته همواره آن را عین اراده ملت معرفی می‌کنند تا مبانی مشروعیت عمل خویش را تامین کرده باشند. این امر به شکافی عمیق میان ملت و حکومت (و دولت که نماینده آن است) می‌انجامد زیرا مردم، دولت را از آن خود نمی‌دانند، بلکه آن را اختاپوسی ریشه گرفته از اراده حزب می‌بینند که خواست خود را اگرچه «به نام ملت» اما «بر ملت» استوار می‌کند و ارزش مردم را در میزان اطاعت آنها از اراده رهبران حزب می‌بینند. این است که این امر به مرگ مسوولیت اجتماعی می‌انجامد، چراکه مردم، اموال عمومی را نه متعلق به خود، بلکه متعلق به حزبی می‌بینند که از آنها بسیار دور است و مخل آزادی و مالکیت و آسایش آنهاست. مسوولیت‌پذیری اجتماعی در سایه مشروعیت سیاسی ایجاد می‌شود و ملتی که میان او و حکومت شکاف ایجاد شده باشد، منافع عمومی را نه منافع خود بلکه منافع حکومت می‌بیند و نه‌تنها درصدد حفظ و مراقبت از آن برنمی‌آید، بلکه مترصد فرصتی خواهد بود تا از آن منافع حتی از طریق غیرمشروع ببرد و بکند و بدزدد و از آن دزدی احساس خوبی داشته باشد و بهره‌مندی از آنچه که حکومت از آن خود کرده را حق مسلم خود می‌داند و از این طریق دزدی شیوع پیدا می‌کند. در ادارات و سازمان‌های دولتی میزان دستمزدها بسیار پایین است تا جایی که کفاف ساختن یک زندگی آبرومندانه را نمی‌دهد و سیاست‌های به ظاهر سوسیالیستی اجازه بهره‌مندی شایسته از ثروت و مالکیت را صادر نمی‌کند. در این صورت فقر دامن‌گستر می‌شود و در جامعه ریشه می‌دواند و سوسیالیسم به جای برابری در ثروت، سبب برابری در فقر می‌شود. از همین‌جاست که رشوه‌خواری، فحشا، فساد، بزهکاری و دیگر آسیب‌های اجتماعی در جامعه رشد می‌کنند و جامعه را فرا می‌گیرند. انسان تحت حاکمیت دیکتاتوری از آنجاکه امکان شناخت و آگاهی برایش مهیا نبوده و به‌جایش تصمیم گرفته شده، قدرت تشخیص خوب از بد و شایست از ناشایست نیز در او نبالیده است. به همین دلیل است که تصویر درستی از تهدیدها و خطرات حقیقی پیرامون خویش ندارد و به‌راحتی فریب می‌خورد. او خام و بی‌تجربه و فاقد بصیرت درونی نسبت به محیط پیرامون خود بار می‌آید و به‌راحتی به هرسویی کشیده می‌شود و دنباله‌رو جریان‌های دیگر است و نه پیشرو آنها. به همین علت است که هم به‌راحتی بازی می‌خورد و هم به‌راحتی خود را می‌فروشد. این خودفروشی هم در سطح جسمانی رخ می‌دهد و هم در سطح حمایتی.

اگرچه آمار قابل‌توجهی در زمینه باسوادسازی مردم و بهره‌مندی از تسهیلات و رفع نیازهای اساسی اجتماعی از جوامع تحت حاکمیت احزاب کمونیست به بیرون ارسال می‌شود (که البته بخشی از این آمار را باید به پای جریان آمارسازی و پدیده جعل رسمی توسط دولت زیر سلطه حاکمیت حزب کمونیست گذاشت)، با این‌همه باید ملتفت بود که سواد خواندن و نوشتن با دانش و آگاهی راستین برای تشخیص و قدرت تصمیم‌گیری تفاوت بنیادین دارد. مارکس که خود تلاش بسیاری کرد تا میان آگاهی راستین و آگاهی کاذب تفکیک قایل شود، مبنای اندیشه‌ای شد تا پیروان او معیار آگاهی را با میزان حمایت از حزب کمونیست بسنجند و هرگونه اندیشه انتقادی را با تفکر ضدانقلابی یکسان معرفی کنند و با هم‌راستا دانستن آن با مبانی سرمایه‌داری و امپریالیسم راه را بر هرگونه نقدی ببندند و راه خودکامگی و خودمحوری و دیگر بیماری‌های سیاسی حکومت‌های دیکتاتوری را بر خود بگشایند و هموار کنند. سرانجام اینکه رویکرد ضددینی که احزاب کمونیست در کشور تحت تسلط خود برگزیده‌اند، هرگز به ساختن انسان رشدیافته و تصفیه اخلاق و بالیدن معنویات در میان مردم نینجامیده است. مارکس با افیون توده‌ها و لقب‌دادن دین در نظام‌های استثماری، از باور علمی سوسیالیستی و کمونیستی سخن به میان آورد و اینکه جامعه کمونیستی را از دین بی‌نیاز خواهد کرد، غافل از اینکه چنانچه دین حقیقی یعنی دینی که در آگاهی ریشه دارد، در مسیر حقیقی‌اش که انسان‌سازی و فربه‌سازی اخلاق فردی و عمومی است در حرکت باشد، نقشی برجسته در سازماندهی مطلوب اخلاقیات مردم، توجیه رفتار معنوی و همبستگی اجتماعی ایفا می‌کند، بزهکاری اجتماعی را کاهش می‌دهد، آسیب‌های فردی و جمعی را می‌پالاید و به سلامت اجتماع بشری و رشد متعادل شخصیت انسان کمک شایانی می‌کند. جامعه‌ای که به‌طور نظام‌مند با چنین دینی می‌ستیزد، از اخلاقیات تهی می‌شود و سلامت اجتماعی را به خطر می‌اندازد. ستیز سازمانی نظام‌مند حزب کمونیست کوبا به پیروی از این بدآموزی مارکسیستی با هرگونه باورداشت دینی، بی‌گمان نقشی کتمان‌ناشدنی در افول اخلاق جمعی و رواج هرج‌ومرج رفتاری و بی‌ریشه‌گی معنوی در این کشور و کشورهای مشابه داشته است. در مجموع آنچه که رائول کاسترو در تقبیح عقب‌ماندگی فرهنگی- اجتماعی مردم و افول اخلاقی کوباییان به زبان رانده، دیدن عکس خود در آب است و تهاجم به تصویر خود در آینه. این میراث نظام دیکتاتوری حزب کمونیست کوباست که به‌رغم انجام مبارزه ضدامپریالیستی، بیش از نیم قرن خود را فراتر و برتر از مردم و نخبگان دگراندیش پنداشت و فضیلت ملت را در سرسپردگی محض و فرمانبرداری تمام و کمال آنها از رهبران حزب تعریف کرد و به‌جای هدایت آنها به برپایی جامعه‌ای مساوات‌گرا و آزاد، آگاهی راستین و بالندگی شخصیتی را از آنها ستاند و به‌جایش مردم را تا حد حیوانی غریزه‌محور تنزل داد. این راز هم‌اکنون از پرده برون فتاده که: شعارهای زیبا و فریبنده آنها برای ساختن جامعه‌ای مطلوب کافی نبوده است. هم‌اینک بهتر آن است که چنین افرادی نقش خود را در آب ببینند و خود شکنند که آینه شکستن خطاست، چراکه به‌جز این پیامدها انتظار دیگری از نظام‌های دیکتاتوری نمی‌رود که دیکتاتوری درختی است که میوه‌اش جز تباهی انسان‌ها، بی‌مسوولیتی فراگیر، فساد عمومی، کشتن خلاقیت و شخصیت و بصیرت درونی، فقر و فلاکت، فحشای فراجنسیتی، هرج‌ومرج سازمان یافته و افول اخلاقیات، میوه‌ای به‌بار نمی‌آورد.

* جامعه‌شناس و مدرس دانشگاه

ساختار سیاسی- اقتصادی آرژانتین

ادامه از صفحه ۸

هم اکنون آرژانتین یکی از توسعه‌یافته‌ترین کشورهای آمریکای لاتین و سومین اقتصاد بزرگ آمریکای لاتین را دارد و سطح زندگی در آن بالاست. این کشور از بالاترین تولید سرانه ناخالص ملی مبتنی بر قدرت خرید مبادله ارز و نیز رتبه سوم از لحاظ بالا بودن تولید ناخالص ملی (اسمی) نسبت به آمریکا برخوردار است. این کشور از بالاترین ترازهای آموزشی سنجیده‌شده از طریق توجه به دانشگاه و نیز یک ساختار منطقی برخوردار است که در جنبه‌های متعدد با آنچه در ملل کاملا صنعتی وجود دارد، برابری می‌کند. حدود یک‌سوم صادرات و تولید ناخالص ملی آرژانتین را محصولات کشاورزی تشکیل می‌دهد و در کنار این محصولات، صنایع پتروشیمی، نفت خام و گاز طبیعی با نسبت ۲۰درصد کل صادرات، در گروه دوم صادرات قرار دارند. در آرژانتین استخراج معدن، یک صنعت روبه افزایش است. در طی تنها ۱۰سال، صادرات از رقم ۲۰۰میلیون‌دلار اکنون به حدود دومیلیارددلار رسیده است. بخش تولید (کارخانه‌ها) یک بخش مهم آرژانتین در تولید ناخالص ملی سهم می‌باشد آرژانتین در سال‌های اخیر موفق به افزایش نقش‌آفرینی خود در نظام بین‌الملل شده است عضویت در سازمان‌ملل متحد، انجمن وحدت آمریکای لاتین و بازار جنوب. آرژانتین یکی از صاحب‌امتیازان بنیانگذار و عضو مشاور دایمی سیستم پیمان جنوبگان و دبیرخانه پیمان جنوبگان است که در بوئنوس‌آیرس مستقر است. نقش‌آفرینی‌های آرژانتین فقط محدود به نهادهای مالی و اقتصادی نیست، آرژانتین تنها کشور از آمریکای لاتین بود که در جنگ خلیج‌فارس تحت ریاست سازمان ملل شرکت کرد و در تمامی مراحل عملیات حفظ دموکراسی در هاییتی نیز حضور داشت. در سال ۲۰۰۵ آرژانتین به عنوان یک عضو موقت شورای امنیت سازمان ملل، انتخاب شد. آرژانتین در گذشته دارای رابطه کلیدی با آمریکا بود. به‌طوری که سال ۱۹۹۸بیل کلینتون رییس‌جمهور وقت آمریکا، آرژانتین را به عنوان متحد اصلی غیرعضو ناتو آمریکا اعلام کرد. اما این روابط خاص آرژانتین با آمریکا طولی نکشید زیرا در ماه گذشته اعضای کنگره آمریکا در نامه‌های جداگانه‌ای به جان کری، وزیر امور خارجه و اریک هولدر، دادستان کل آمریکا از آنها خواسته‌اند تا به دلیل برقراری روابط با ایران، دولت آرژانتین را تحت تحریم قرار دهند. با وجود تیره‌شدن رابطه سیاسی آرژانتین با آمریکا، همچنان رابطه اقتصادی این دو کشور در سطح خوبی قرار دارد. البته روابط دیپلماتیک آرژانتین با اروپا بدون سراشیبی و التهاب نیست، یکی از مهم‌ترین بحران‌های آرژانتین در عرصه بین‌الملل اختلاف با انگلیس بر سر مالکیت جزایر فالکلند است. نزاع با انگلیس تنها معضل بر سر راه توسعه رابطه آرژانتین با اروپا نیست، نزاع تجاری بین اسپانیا و آرژانتین نیز پیچیدگی‌های نوینی به رابطه آرژانتین با اروپا بخشیده است. زیرا که بر سر اقدام بوئنوس‌آیرس ملی‌سازی یک شرکت نفت وابسته به شرکت رپسول اسپانیا مشکلات بین اروپا و آرژانتین شدت یافت، بالاخص تصمیم اتحادیه اروپا برای اخذ مالیات از سوخت بیودیزل وارداتی از آرژانتین، موجب افزایش تنش بین اروپا و آرژانتین شد. البته آرژانتین نیز عرصه را خالی نکرده است و به دنبال جبران کمرنگ‌شدن رابطه با اروپا از طریق توسعه رابطه با سایر دولت‌های آمریکای لاتین است. از این رو این کشور روابط تنگاتنگی هم با برزیل برقرار کرده است. همکاری‌های آرژانتین با برزیل برای ایجاد جامعه کشورهای آمریکای‌جنوبی باعث تاسیس اتحادیه جدیدی به نام اتحادیه کشورهای آمریکای‌جنوبی موسوم به «اوناسور» شده است. پیشرفت و توسعه اقتصادی در کنار گسترش نقش‌آفرینی بین‌المللی، آرژانتین را در حال تبدیل‌شدن به یک قدرت نو ظهور کرده است.

جدول ۱۷۷۰

افقی:

۱- از بازیکنان اسبق و نامدار تیم پورتو - آنچه به آن استناد کنند ۲- داروی بیهوشی - نویسنده فرانسوی خالق قرارداد اجتماعی - وب سایت ۳- لقب امام علی النقی (ع) - نت ششم موسیقی - سنگ ترازو ۴- گیاه رنگرزی - نام قدیم مشهد - شاخ شکسته! ۵- عملی در کشاورزی - حالتی از آینه - اینک ۶- قدرت وتوان - حقیر - قاره پهناور ۷- گردکردن عدد - خبر شادی - وزن شعر چینی و ویتنامی ۸- مادر لر - نام ورزشگاه خانگی تیم فوتبال ناپولی - گوشت آذری ۹- تخم کرم ابریشم - در این مکان - سازنده ساختمان ۱۰- فیلسوف آلمانی قرن هجدهم - بجا آوردن - پیروان دین موسی ۱۱- گستاخ، جسور - قلمه درخت - کشوری در اسکاندیناوی ۱۲- مجموعه‌ای از نشانه‌های ارتباطی - فیلسوف شهیر انگلیسی - نوعی بلیط ۱۳- نویسنده وکاتب - خط کش مهندسی - یار دریا ۱۴- نفاق، ریاکاری - پارچه عریض - زاییدن ۱۵- سدی در استان چهارمحال و بختیاری - از باشگاه‌های انگلیس

عمودی:

۱- استاد و زبردست - التماس‌کردن ۲- پایتخت کانادا - بی‌تجربه - حرف تعجب ۳- از زیور آلات خانم‌ها - توانگر - مال بعضی‌ها یک پا دارد! ۴- نام یک مصدر - با سور می‌آید - مارکی بر لوازم صوتی ۵- طایفه ایرانی - نگهبان شتر - نام دخترانه ۶- ترس و بیم - تابناک - طبخ ۷- بنیادی - کاخی در تخت جمشید ۸- ضد کهنه - پایتخت کشور جزیره‌ای «کیپ ورد» در خاور آفریقا - زیر خاک پنهان کردن ۹- کشوری در قاره کهن - سالخورده ۱۰- جعبه حمل جنازه - کندن و دور ریختن گیاه‌های هرزه - زرد انگلیسی ۱۱- مشت مال - باشگاه اماراتی کریمی - ضمیر اشاره ۱۲- الک - غزال - جلادهنده کفش ۱۳- گشاد نیست - نیکو، خوب - ورزش آمادگی جسمانی ۱۴- رطوبت - شاهانه - همان دم، فوری ۱۵- یتیم خانه - نامی دخترانه

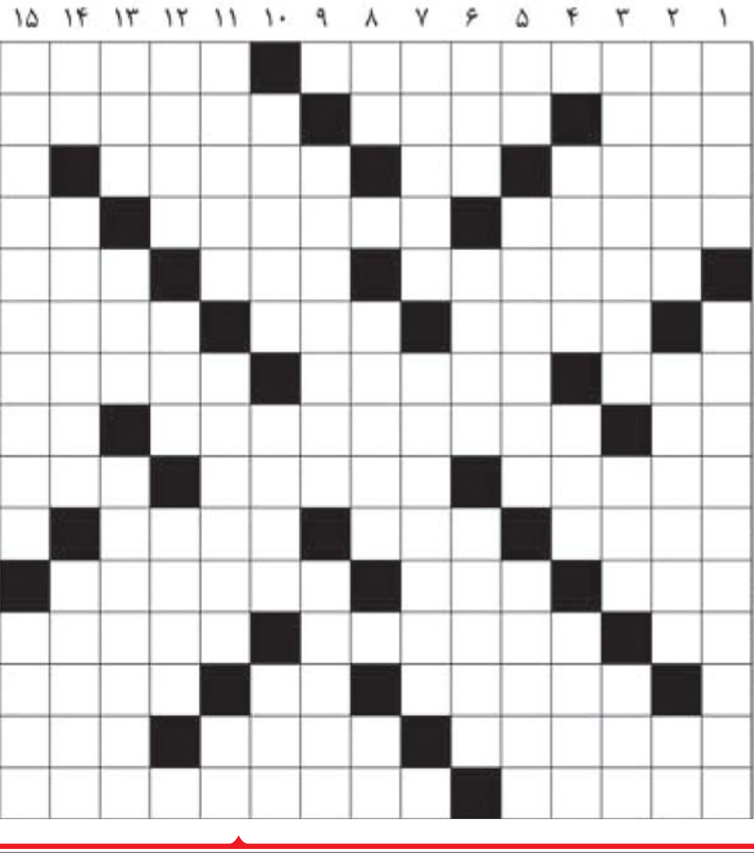

جدول ۱۷۶۹

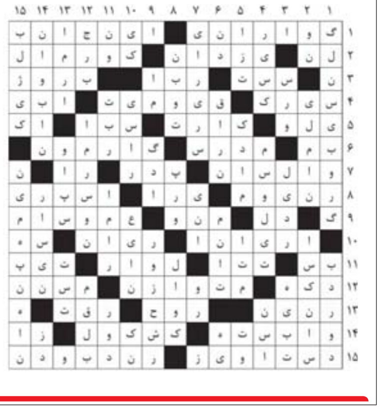

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.
۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۴۲۲

	۶			۱			۹	۴
۵			۹	۶	۴		۳	
		۹		۸				۱
	۷		۱				۲	
	۲	۳		۷				
			۲	۴		۳	۷	
	۸	۵	۴		۶			
						۵	۶	
۱		۶					۸	

حل سودوکو سخت

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۷۷۳

	۵	۴		۶		۸	۳	
۹				۷		۲	۶	
					۳	۱	۵	۹
۴	۱	۵	۸	۳		۹		
۸					۷		۱	۲
۲					۱	۴		۳
	۶				۴	۷	۲	
۷	۴			۲	۶			
۳	۹		۷		۸			

حل سودوکو ۷۷۲

۹	۲	۳	۷	۵	۴	۶	۸	۱
۵	۶	۸	۹	۱	۳	۴	۷	۲
۱	۷	۴	۶	۸	۲	۳	۵	۹
۲	۴	۱	۳	۹	۷	۵	۶	۸
۷	۹	۵	۸	۶	۱	۲	۳	۴
۳	۸	۶	۴	۲	۵	۹	۱	۷
۸	۵	۲	۱	۴	۶	۷	۹	۳
۴	۳	۹	۵	۷	۸	۱	۲	۶
۶	۱	۷	۲	۳	۹	۸	۴	۵